يا رب العالمين

هذه رسالة طي الارض

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين و رهط المنتجبين و لعنة
الله علی اعدائهم اجمعين و بعد چنين گويد بندهٔ اثنی [redacted]
که از سرکار عظمت مدار نواب کامياب صاحب بندگان نصفت و جلال مالک
ممالک فضل و کمال عز شاهزادهٔ اعظم اکرم و ملک زادهٔ افخم سلاله
دودمان سلطنت و شهرياری و نتيجهٔ خاندان جلالت و مملکت مداری
سرکار عظمت مدار شاهزادهٔ اعظم محمد ولی ميرزا لازال مؤيدا ابنا بعد آن
الله دست خط مبارک صادر شده بود بافتخار اين مخلص حقير بی بضاعت
و در ضمن آن فرمايش فرموده بودند در خصوص معنی طی الارض و کيفيت
آن که بچه قسم واقع ميشود و معصوم بچه کيفيت از مدينهٔ طيبه بشهر مقدس

تشریف آوردند و امثال ایشان از جمله لوازم است اقدام نموده
بجهة خدمت ایشان این رساله را تصنیف کرده بدربار معدلت
مدار ایشان انفاذ نمود پس در خصوص تحقیق این مسئله محتاجیم به بیان
سه مقدمه و چهار فصل مقدمهٔ اولی در مجملی از معرفت چهارده تن معصوم
صلوات الله علیهم اجمعین بدان ایدک الله که خداوند عالم جل شأنه اگر چه
واحدی است مبرا از شائبهٔ کثرات و احدی است منزه از مشابهت
مخلوقات و ذاتی مبرا از آلایش صفات است بعید در تقدس خود و حاصل
آنکه هیچ کس جز او نبوده نه موجودی و نه مفقودی و نه اثباتی و نه نفیی چرا که نفی
هم چیزی است چنانکه حضرت صادق ع فرمودند پس خداوند عالم خواست
از محض کمال کرم وجود که ایجاد فرماید خلق را پس ابتدا کرد بخلقت نوری
مقدس و بری و منزه از جمیع نقصها و او را جمیع صفات و اسماء و کمالات
خود قرار داد و آن نور مقدس باجماع شیعه و سنی نور مقدس خاتم
النبیین است صلوات الله و سلامه علیه و آله و تعبیر از همان آورده میشود
بعقل کل و بروح القدس و بروح و بآنکه جمیع حیوة اشیا بآن است و بقلم
و اینها همه عبارت از یک جوهر است و از این جهت اخبار متعدده رسیده
است یکی آنکه اول ما خلق الله نور نبی است ص و دیگر آنکه اول ما خلق الله
عقل است و دیگر آنکه اول ما خلق الله روح است و دیگر آنکه اول ما خلق

الله قلم است و دیگر آنکه اول ما خلق الله آب است و مراد از همه یکی است و جهان را
کان است که اخبار مختلف است ولی در نزد محققان اختلاف نیست چون شعور عالم بان
نور است عقل گفته میشود و چون حیوه عالم باو است روح گفته میشود و چون همه
اشیا از است آب گفته میشود و چون باو همه چیز در لوح امکان ثابت شد قلم گفته
میشود و چون مجمع صفات الهی است مهر گفته میشود و همه در حقیقت یکی است
و از جهت جهات نظر بالاعتبار نامیده میشود چنانکه شخصی را میگویند زید
سلطان و غازی و مصلح و قائم و صائم و امثال اینها و همه یک شخص است پس
آن ذات مقدس بود هزار هزار دهر که هیچ مخلوق نبود و در آن عرصه تخصیص
پر کرده بود فضای آن عرصه را بوجود خود که گنجایش احدی سوای او نبود
خداوند آن ذات مقدس را امر باد بار و تنزل فرمود تا بنور جمال خود
جمیع اصقاع امکان را نورانی و آبادان فرماید پس تنزل فرمود در عرصه
ارواح و لباس روحانی در بر کرد و بان جلوه و لباس پر کرد جمیع عرصه عالم ارواح را
و تنزل فرمود بعالم نفوس و لباس نفسانی در بر فرموده و بان لباس پر کرد فضای
عالم نفوس را و تنزل فرمود بعالم طبایع و لباس طبیعی در بر فرموده و بان جلوه
و لباس پر کرد فضای عالم طبایع را و تنزل فرمود بعالم مواد و لباس مادی
در بر فرموده و بان لباس پر کرد فضای عالم مواد را و تنزل فرمود بعالم مثال
و لباس مثالی پوشید و بان لباس پر کرد فضای عالم مثال را و تنزل فرمود

بعالم اجسام والبته جهانرا در بر فرمود و بان لباس بر فرمود فضای عالم اجسام را از
سموات و ارضین و در هر عالم بر فرمود فضای آسمان و زمین آن عالم را که ذره
از آن خالی از وجود مقدس او نبود و همه جا اهل بیت طاهرین او با او بودند
یعنی همه یک نور و یک طینت و یک روح بودند چنانکه در زیارت میخوانی اشهد
ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة یعنی شهادت میدهم که روح شما و نور شما و
طینت شما یکی است پس همه آن انوار مقدسه که یک نور بودند پر کرده بودند
فضای همه عالمها را این است که در دعای رجب است که فبهم ملأت سمائک
و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت یعنی خدایا بایشان همه پر کردی آسمان و
زمین خود را تا ظاهر شد که خدائی جز تو نیست پس چون آن انوار مقدسه
جمیع اسماء و صفات الهی بودند در هر منزل و مقام بسبب ظهور آن انوار توحید بودند
در هر منزل و مقام این است که خدا میفرماید اینما تولوا فثم وجه الله یعنی بهر جهة
که رو کنید در آنجا وجه الله موجود است و رخساره خدا همان نور مقدس
است در هر عالم پس عقلشان رخساره عقلها و روحشان رخساره روحها
تا آنکه جسمشان رخساره جسمها شده است و در هر جهت موجود است بعد که خدا
جمیع عرصات را از ایشان تعمیر کرد از نور عقل ایشان عقول جزئیه را
آفرید چنانکه از آفتاب کلی در آینها آفتابهای کوچک پیدا میشود و همه
برنگ و شکل آفتاب بند و از نور روحشان روحهای جزئیه را آفرید و از نور

نفس اینان نفوس جزئیّه را و از نور طبیعت ایشان طبیعت جزئیه را و از نور
مادّهٔ ایشان موادّ جزئیّه و از نور مثال ایشان امثلهٔ جزئیه را و از نور
جسم ایشان اجسام جزئیّه را خلق کرد پس در هر عالم از نور ایشان عرش و کرسی
و افلاک و عناصر و موالید آفرید و همه اینها از نور مقدس ایشان خلق شده
چنانکه احادیث عدیده در این خصوص وارد شده است که احصای آنها را
نتوان کرد و البته بنظر مبارک رسیده و مرحوم مجلسی بسیاری از آنها در کتابهای
فارسی خود ضبط کرده و در کتب عربیه که بلا احصا است بسیار از انواع ایشان
عالم امکان معمور گردیده و وجود جمیع اشیا از نور ایشان پیدا شده پس بااین
واسطه خداوند در قرآن حضرت پیغمبر را چراغ روشن کننده نامیده
که از نور او عالم بالتمام روشن شده و چون بالتمام از نور ایشانند حرکت
جمیع ذرات عالم و سکون آنها و البته بتحریک و تسکین ایشان است چنانچه
در زیارت حضرت امیر است که مقلّب الاحوال یعنی زیر و رو کن احوال
عالم و در زیارت حضرت امام رضا است بکم تحرکت المتحرکات و سکنت السواکن
یعنی بشما حرکت کردند حرکت کننده گان و ساکن شدند ساکن شونده گان
چنانکه اگر در زمین صد هزار کرور آینه بگذارند عکس آفتاب در همه جلوه
گر شود و اگر آفتاب حرکت کند همه آن عکسها حرکت کنند و اگر ساکن شود
همه ساکن شوند و اگر رو گردانند همه معدوم شوند و اگر التفات کنند همه بیک

دفعهٔ بلا مهلت بیابا گویند نیز شگفت است آنکه گفته است و باید که التفات
زنده سازد آفرینش او اگر نازی کنند از هم بپاشند جمله قالبها و خوب است
که این شعر را اینجا بخوانند که گفته است ای سایه مثال گاه بینش و
در حکم وجودت آفرینش و شاعر عرب هم خوب گفته است یا جوهراً
قام الوجود به والناس بعدک کلهم عرض و بعض از جوهری که همه وجود باد
پر پا است و جمیع مردم بعد از تو عرضند چنانکه آن عکسها در آیینهها همه عرضند
نسبت بشخص و هیچ استقلالی ندارند پس وجود کل مخلوق وابسته وجود ذات ایشان
است خدا همه را از نور مقدس ایشان در هر مقام و مکان و زمان آفرید
و در هر مرتبه ایشان کل می باشند و فضای آن عالم را بلباس خود که در آن
مرتبه دارند پر کرده اند بطوریکه ذره خالی از وجود ایشان نیست بلکه
وجود ایشان در هر مرتبه محیط بجمیع کائنات است چنانکه از کتاب و
سنت ظاهر گردیده و اصل جسد حقیقی ایشان همان جسد کلی است که پر کرده
اند با آن جسد فضای آسمان و زمین را و از شدت لطافت و صفا از دیده
خلایق برتر است و لطافت آن هفتاد مرتبه از محدب فلک اطلس بیشتر است
و مردم هوا را نمیتوانند ببینند چه جای افلاک و چه جای فلک الافلاک
و چه جای جسد مقدس ایشان و بعد از آنکه خداوند از نور مقدس ایشان
عرش و کرسی و افلاک و عناصر را آفرید از آن اصول سنخ نوع بشر را

آفریده بدنی در میان بنی آدم از جنس بدن ایشان خلق کرده مانند آیینه آنرا
مواجه با بدن مقدس اصلی ایشان کرد پس نور مقدس از آن جسد اصلی در آن
بدن قالبی بشری تابیده و سر تا پا به نور آن آفتاب تابان منور گردیده و ناطق بنطق
ایشان و بیننده به بصر ایشان و حرکت کننده بحرکت ایشان و ساکن گردنده
بسکون ایشان گردیده و همه گفتار و کردار و رفتار آن انوار مقدسه شده چرا
که منور بنور ایشان بود پس این بدن هم بدن بشری ایشان است و ارواح
اصلی در این بدن بشری مانند روح در تن شده و این بدن مقهور در تحت آن
بدن گردیده و اختیار خود را در دست او نهاده بحدی که اگر بخواهند تغییر و تبدیل در این
بدهند از برای ایشان ممکن است و به هر صورت که بخواهند میتوانند آن را
بدرآورند چنانکه در حدیث جابر در عوالم است که حضرت سجاد به صورت
حضرت باقر شد و حضرت باقر به صورت حضرت سجاد ع و همچنین میتوانند
یکی بشوند و در همه جلوه گر شوند و همه محمد باشند و همه علی و همه حسن و همه حسین یا غیر
ایشان از ائمه علیهم السلام چنانکه اگر هزار آیینه زیر آفتاب بگذاری
در همه آفتاب است و اگر هزار آیینه زیر ماه بگذاری در همه ماه است البته
و اگر یک آیینه هم بگذاری همان یک آفتاب است و اگر هیچ آیینه نباشد در
تجلی خود آفتاب است و فنا و زوال آیینه‌ها برای او ضرر ندارد پس
از اینجا معلوم شد که چگونه حضرت امیر در یک شب چهل جا مهمان شدند

شد و هر دو حضرت را بیرون معصوم و ناطق بعالم بعث و رضا حبیب محمد بودند
حقیقة و در رتبه آن در صد هزار رجای عالم بر سر صد هزار بینه حاضر
میشود و حال آنکه یک تن است اما یک تن کلی و ان معصوم در یک تن بشری
نیست و ان را میتوانند واحد و متعدد کنند و تغییر و تبدیل نمایند و حال
آنکه ایشان پر کرده اند فضای عالم را و مع ذلک در حینه کوچک
جلوه میکنند جبرئیل که بجسم خود پر کرده است فضای آسمان چهارم
را با هر چه در اوست و با وجود این بصورت دحیه کلبی جلوه مینمود
بصورت اعرابی در مجلس می آمد و بصورت دو جوان میهمان ابراهیم
و لوط شدند ملائکه و حال که جبرئیل بصورت اعرابی در مجلس میرسد نه
آن است که ان جسم اصلی ان افسرده میشود یا باهم کوبیده میشود
و کوچک میشود بلکه از اجزای عنصری این عالم برای خود لباس میگیرد و
ان لباس مثل آئینه مواجهه با آفتاب جسم او دارد چراکه بر ان
طبع میشود پس جبرئیل در ان جلوه گر میشود و تا بخواهد ان جسد بر قرار
است و همینکه خواست پنهان شود ان جسد را پراکنده کند و هر یک
از عناصر را بکره خود بر گرداند و مانند ان اجزا را متفرق کنند و خود
در محل خود همان طور که بوده هست و اگر خواهد هزار بشر برای خود
بگیرد و از همه ناطق و ناظر و فاعل گردد و اعمال جبرئیل نمود و اگر این

مسئله را چنانکه عرض شد بیابید شبهات بسیار حل شده جواب اینها هم بفرمایید
خلاصه از آنچه عرض شد معلوم شد که اصل جسد آل محمد علیهم السلام در لطافت
هفتاد مرتبه از جسد بسیط عنصری لطیف‌تر است و در وسعت محیط بجمیع عالم اجسام
است و نافذ در کل عالم و داخل است در همه چیز نه مثل دخول چیزی در چیزی
و خارج است از همه چیز نه مثل خروج چیزی از چیزی بلکه شبیه است بنافذ
بودن روح است در جسد که در همه جای جسد هست و در بدن نه مثل آب
در اندرون کوزه است بلکه روح در غیب کل بدن است و هیچ عضو آن
خالی از آن نیست همچنین انسان بجسم خود در تمامی این عالم نافذ است و از هر
چشمی بینا و از هر گوشی شنوا و از هر دستی توانا و از هر زبانی گویا و از هر
پائی پویا و از هر دلی جویا یا رمز دیگر سر از غم بیش است و این عجیب سری که
من از آن دم زدم یا رب جسد اصلی امام آن است و این جسد بشری آنکه
الیت در زیر آن جسد و احکام آن بر آن جاری میشود از جهت مصلحت
و این نه اختصاص بایشان دارد بلکه هر انسانی جسد اصلی دارد و آن
اعراض عنصریه در نزد آن مانند ابری است در برابر آفتاب لکن جسد
اصلی سایر مردم کامل نیست و جسد اصلی ایشان کامل است و سایر مردم
جسد اصلی ایشان مقهور این جسد عرضی شده و تابع این گردیده
و ایشان بر عکس عنصر را تابع اصلی کرده‌اند و اگر کسی حجب عرضی بو

تابع اصلیه کنند و آن را در مملکت این سلطان و فرمان روا کنند
و احکام آن را در این جاری کنند حکم آن خواهد بود و لازم و هم چیزهای تقاضای
طرفیت خود شی و چیز نسبت خود شی جلوه خواهد کرد و اگر امور کلیه در خود شی
جاری نشود امور جزئیه جاری نشود بلکه مانع و آنچه از آن اشخاص کلیه
خواهد شد این بود مختصر آنچه در مقدمه این رساله شریفه خواستم
اظهار نمایم فصل بدانکه بعد از معرفت کلی بودن آن اجساد
اصلیه و تابع بودن این اجساد عرضیه از برای آن اجساد اصلیه
دیگر حقیقة اشکالی در غالب مسائل متوقفه باین مسئله نخواهد ماند لکن
چون فرمایش شده است که این مسئله بخصوصه بیان شود در مقام تفصیل نیز
بر آمده عرض میدارم که در مقام تفصیل اینجا بیان را مثل آن عرضه آنکه
یکی آنکه بر سرکار روا صحیح است که اهل تقدیر و هندسه مقرر داشته اند که فلک
اعظم بقدر آنکه کسی بگوید واحد هزار و هفتصد و سی و دو فرسخ سیر میکند از
جانب مشرق خود و از جانب مغرب را جز خدا کسی نمیداند و اگر این مطلب
آنکه مخفی باشد قطر آفتاب موافق تقادیر هفده هزار و پانصد و شصت
و هشت فرسخ است که جرم او سیصد و بیست و هشت ضعف جرم کره
زمین است و چون از افق طالع شد بقدر بیست دقیقه بیشتر طول کشد
که تمام آن از افق ظاهر شود و قطر کوکب زحل چهارده هزار و چهار صد

و بیست و پنج فرسخ است پس جرم شمس یکصد و هشتاد و دو ضعف زمین است
همینکه طلوع کرد دقیقه نمیگذرد که همه طالع میشود و ستارهای تابنده قدر
اعظم شمس و لیث بیست و دو ضعف زمین است بنا بر نقل بعضی و همان
که ظاهر شدند از افق بلمحه بکله طالع است و این مثلها را برای آن آوردم
که بدانید که میشود جسم صاحب طول و عرض و عمق بود بسطه لطافت سریع
السیر شود پس وقتی که افلاک چنین باشند چگونه خواهد بود آن جسم که لطافت
آن هفتاد مرتبه از لطافت محدب فلک الافلاک بیشتر است پس آن بان
بلا نهایه اسرع سیراً باشند از آفتاب و ماه و ستارگان و کرسی و فلک الافلاک
البته و بعد مقعر فلک ثوابت را اهل نقد بر مقدر کرده اند که سی و سه هزار هزار
و بیست و چهار هزار و ششصد و نه فرسخ است تخمینا از مرکز عالم پس قطر آن
ضعف این و دوره آن شش مساوی این است که یکصد و چهل و هفت
هزار و ششصد و پنجاه و چهار فرسخ است و این مسافت را در یکشبانه
روز قطع میکند و این حرکت شبانه روزی از همان فلک الافلاک است
که هر یک از این افلاک را با هر چه در جوف آن است باین طور حرکت
میدهد و جمیع آنها را در یکشبانه روز بر دور عالم میگرداند پس وقتی
که از فلک الافلاک چنین عمل ناشی شود که در آن اندک قدر حرکت کند و آن
همه اجسام را باینقدر حرکت دهد پس از چه روا نبود که ابدان انبیا آن که

که الطف و اعظم از محدب فلک الافلاک است معنا در مرتبه این ...
بدن عنصری را بر گیرد تمامی عالم بگیرد اند در طرفة العین و حال آنکه این
بر حرکت میکند و بدن ایشان بر قطب است و میان این دو حرکت
فرق بیشمار است چنانکه فرموده اند نحن القطب اعلم الافلاک
پس موافق آنچه باعتقاد ایشان میتوانند که میان بدن عنصری او را طرفة
العین در ساعت جمیع آسمان و زمین را و جمیع موجبات آن تکرار
و بسر آورند و هیچ از امور طبیعیه خارج نگشته است چنانکه اگر
سنگ المنزل بر قمر بیاورند در یک شبانه روز آن سنگ دوره
عالم را طی کند و اگر کسی گوید که سرعت حرکت موجب فساد اجزای سفلی بود
جواب گوییم بلی اگر حافظی و نگهبانی نداشته باشد و فساد نیز ...
باخ بود بواسطه طبیعت کلیه عالم است و طبیعت کلیه عالم الطبیعة
ایشان است وقتی که ایشان خواستند حفظ کنند حفظ میکنند که فتور
بآن نرسد و هیچ عجب نیست باد که اورا در یکروز که باشد صد فرسنگ و
زیاده ببرد و میشود ببرد و میشود که باد که ملا را برداشته در یکروز صد
فرسنگ راه ببرد وقتی که از بادی این خواسته است که روزی صد فرسنگ
راه ببرد چه شود که ایشان هم بطی الارض این زمان خود را با عزت یا
ده ساعتی یا روزی مسافت بعیده ببرند و فتوری بآن دست ندهد چنانکه

آن جا مه را که باد میبرد و فرو ریزد بان دست نمیدهد و آنجا که تعجب میکنند
سببش آن است که همین جسم بشریرا مرجع میدانند و گمان میکنند که غیر از این
هیچ نبوده و بایشان میگویم که جاهلا این نور علیه السلام است و انه همین جسم که فوق
می بیند ما است و بر این یک وجه که پس از معرفت آن مقدمه سهل
و آسان است و موافق حق و واقع فصل و وجه دیگر که بآن نحو ممکن
است و شاید سر زند از ایشان و آن چنان است که چون جسد ایشان
در جمیع ذره ذره این عالم هست و جای از ایشان خالی نیست میشود

شده یا گردیده در هوا متفرق شد همچنین آن بدن را در مدینه مثلا متفرق

که آن بدن بشریرا در اینجا معدوم فرمایند یعنی متفرق کنند بیک چشم بر
هم زدن چنانکه پدر حضرت حکم فرمودند که متفرق فرمایند و جسدی دیگر در
طرفه ترکیب فرمایند مثل آنکه جبرئیل بصورت جسد انی وحیه بر آمد و چون
میرفت آنرا متفرق میکرد و هباء منثورا مینمود و چون بار دیگر بر آمد جسدی
از نو میگرفت و جبرئیل همان جبرئیل بوده و چنانکه حضرت امیر چهل جا مهمان
میشد و هر یک جسد حضرت امیر بود حالا میشود که جسدی را در بلدی متفرق
کنند و در بلدی دیگر در همان جسدی دیگر ترکیب فرموده بحرکت آرند و از آن
ناطق شوند و اگر گوئی پس این جسد جدید الی جسد عتیق نسبت میگویم
جسد امام که اصلا است همان کلی است و این عرض است که در همان
میکند این هم دایم در تحلیل است و بدن ما بتحلیل میرسد و اما بدن آن حضرت

واما بدن اصحاب در عود هست واین اعراض و رنگ و شکل بسبب تغییر اصل
ذات نمیشود چنانکه زید در قبای آبی زید است و در قبای زرد زید است
و در قبای قرمز زید و هکذا بقوام که چه گفتم که قادری مشکل است اگر چه آسان
گفتم فصل میشود که ان جسد معروفی را در بلدی معدوم نکنند ولکن
مخفی کنند از انظار چنانکه امام کلثوم را مخفی کردند که هیچ دیده نشد و در
بلدی دیگر بدنی دیگر آشکار نمایند و از ان ناطق شوند و بر شکل بدن
اول باشد زنده انصد امری است ممکن و هیچ استبعاد ندارد فصل ممکن است
که قطعهٔ از زمین طوس را مثلا امر فرمایند که نزدیک شود بزمین موضع
قبایشان و سایر زمینها در هم پیچیده شود نه بر استقامت که کسی بگوید
شهرها چه طور میشود بلکه بر انحناء و امام قدم خود را بر داشته بر ان
زمین بگذارد و زمین بعد از هم گشوده شود و در یک طرفة العین و
میشود که باد را امر نمایند جسد ایشان کنند و بنهایت سرعت ببرد بان
زمین چرا که سرعت و بطؤ باد مختلف میشود و چون مامور شود بنهایت
سرعت خواهد رفت و میشود که بر ابری سوار شوند و بنهایت سرعت
ببرد و میشود که ملائکه را امر کنند که بالهای خود را گشاده سوار شوند
و ببرد و سیر کنند و میشود بر گلیمی نشسته باد را بفرمایند که انرا بردارد در سرعت
ببرد مثل ان حکایت سلیمان و حسنین علیهم السلام و سیر ایشان و میشود

که سوار بر حیوانات نشوند و آن حیوانات را باقسام مذکوره حرکت دهند
چنانکه مکید مفعه هم چنین فرمودند خلاصه بعد از آنکه این مقدمه
را دانسته دیگر بجمیع اقسام جواب میتوانید جواب بدهید و از
هیچ امری عاجز نیستید و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین کتبته العبد
اللاثیم [illegible] بن [illegible] و فرغ منه عصر یوم السبت من شهر ربیع
المولود من شهور [illegible] حامداً مصلیاً مستغفراً قد فرغت من کتابة
هذا الکتاب الذی الفاظه کالدرر و انا العبد الاذل الاحقر المحتاج
الی رحمة الله الاکبر محمد بن عبد الوهاب الذی الی الوهاب مفتقره غفر الله تعالی
ما تقدم من ذنبه و ما تأخر فی تاسع شهر الصفر من شهور سنه ١٢٧٠